

قدرت‌های نوظهور و نظم هژمونیک

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۳

محمد رضا فرجی*

چکیده

دولت هژمون معمولاً نظم هژمونیک را در راستای دستیابی به منافع خود ایجاد و سعی در حفظ آن دارد. بنابراین، ممانعت از وقوع جنگ‌های اصلی و مرکزی تبدیل به مهم‌ترین هدف دولت هژمون در نظم هژمونیک می‌شود. در تقابل با دولت هژمون، قدرت‌های نوظهوری قرار دارند که با توجه به متغیر رضایت، نقش، ایدئولوژی و تحولات قدرتی و نقشی که تجربه می‌کنند، سعی در ایجاد نظم‌های منطقه‌ای منطبق با اصول و قواعد مورد نظر خود دارند و چالشی برای نظم هژمونیک هستند. سوال این مقاله عبارت از این است که راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک مبتنی بر چه اصول و مبنایی است؟ در پاسخ به این سوال و با توجه به مفروض پویایی قدرت و تأثیر متغیر نقش و رضایت بر طراحی راهبردهای بازیگران در نظام بین‌الملل، این فرضیه مطرح می‌شود که نزدیکی قدرت‌های نوظهور با هژمون منجر به تغییرات نقشی در رفتارهای بازیگران و این خود منجر به الگوهای رفتاری تعارضی در روابط با هژمون و کم‌شدن شکاف قدرتی منجر به اتخاذ سیاست‌های تجاوزگری و چالش‌گری بازیگر نوظهور ناراضی می‌شود. این پژوهش با تمرکز بر نظریه‌های چرخه قدرت، ثبات هژمونیک و گذار قدرت، سعی در تبیین راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک دارد. **واژگان کلیدی:** جنگ، نظم، نظم هژمونیک، قدرت نوظهور، چالش‌گر.

مقدمه

محیط بین‌الملل همواره در حال تغییر و تحول است و فهم این تحولات و انطباق بازیگران با آن، محور موفقیت آن‌ها در نظام بین‌الملل است. پویایی قدرت و متحول‌بودن محیط بین‌الملل، چرخه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و اقتصادی را به نظام بین‌الملل تحمیل کرده؛ که البته بین آن‌ها نوعی ارتباط پویا نیز وجود دارد. با توجه به ارتباط پویا بین چرخه‌ها و با توجه به اهمیت عنصر تکنولوژی در وقوع تغییر و تحولات در هر سه چرخه، تحولات در چرخه اقتصادی را می‌توان مهم‌تر از دو چرخه دیگر در ایجاد تغییر در ماهیت و ساختار نظام دانست. بنابراین، از مهم‌ترین تغییراتی که منجر به تحولات اساسی در نظام بین‌الملل می‌شود، تغییر در گستره و ماهیت فعالیت‌های اقتصادی است. ظهور قدرت‌های نوظهور در نظام بین‌الملل با انتقال مرکز سرمایه‌داری به گستره‌های نوین، شروع و سرآغاز تحولات جهانی می‌شود. معمولاً در این مرحله، بازیگر هژمون نمی‌تواند گذار هژمونیک را تحمل کند و از راهبردهایی برای عقب‌راندن چالش‌گران نوظهور استفاده می‌کند؛ ولی نهایتاً با توجه به پویایی قدرت، هژمون و چالش‌گران به برابری قدرت با یکدیگر می‌رسند. در این مرحله، نظام بین‌الملل تلاطم بین مرگ و حیات بازیگران را تجربه می‌کند و نهایتاً قدرتی فروپاشیده و قدرت دیگری ظهور می‌کند.

این پژوهش سعی در تبیین راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک دارد. سوال پژوهش این است که قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک از چه راهبردهایی در راستای دستیابی به اهداف و منافع خود بهره می‌برند؟ در پاسخ به این سوال، با توجه به این مفروض که در نظم هژمونیک، افزایش قدرت چالش‌گران احتمالی و کم‌شدن شکاف قدرتی بین چالش‌گران و قدرت هژمون منجر به افول نظم جهانی هژمونیک می‌شود، این فرضیه مطرح می‌شود که هنگامی که شکاف قدرتی بین هژمون و سایر بازیگران زیاد باشد، بازیگران ضعیف تمایل بیشتری به همکاری با هژمون یا حداقل پرهیز از مخالفت با آن دارند. اما با کاهش فاصله و شکاف قدرتی، بازیگران نوظهور به‌ویژه بازیگران نوظهور ناراضی، ممکن است احساس برتری داشته باشند و سعی در استفاده از موقعیت جدید برای افزایش نفوذ و قدرت

خود کنند و تبدیل به چالش‌گر هژمون و نظم هژمونیک شوند. در چنین شرایطی، اگر هژمون قادر به پاسخ به اقدامات چالش‌گر نباشد، دولت‌های ضعیف اقیانوس می‌شوند که در بلندمدت نمی‌توانند به قدرت هژمون برای حفظ امنیت و بقای خود تکیه کنند و با ادامه این روند، ممکن است بعضی از بازیگران به سمت قدرت چالش‌گر متمایل شوند و نظم هژمونیک با چالش و افول مواجه شود.

در مورد ادبیات مربوط به نظم هژمونیک اندیشمندان سیاست بین‌الملل در چارچوب سه رویکرد مارکسیستی، مطالعات صلح و رویکرد رئالیستی قلم زده‌اند. در مرکز مباحث رویکرد مارکسیستی و نئومارکسیستی، مکتب نظام جهانی (Wallerstein, 2011; 1990; 2003; Hapkins and Wallerstein, 2016; Chase-Dunn and Podobnik, 1998; Bousquet, 1980; Bergesen, 1984; Wirght,)، در مرکز مباحث رویکرد مطالعات صلح، مکتب چرخه قدرت (1983; Toynbee, 1987; Modelski, 1978; Thompson, 1988; Rasler and Thompson, 1989) و در مرکز مباحث رویکرد رئالیستی، مکتب گذار قدرت (Organski, 1985; Kugler, 1981; and Organski, 1980; 1989; Doran and Parsons, 1980; Gilpin, 1981) به تبیین نظم هژمونیک می‌پردازند. این پژوهش با تمرکز بر نظریه‌های چرخه قدرت، ثبات هژمونیک و گذار قدرت به مسئله راهبردهای قدرت‌های متوسط و نوظهور در نظم هژمونیک می‌پردازد. بر این اساس، پژوهش با تمرکز بر رفتار قدرت‌های نوظهور در مواجهه با تهدیدهای ناشی از هژمون، سعی در تبیین تهدیدهای ناشی از قدرت‌های نوظهور ناراضی برای هژمون و نظم هژمونیک نیز دارد.

به منظور دستیابی به این هدف، در ابتدا نظم هژمونیک، تبیین و سپس، مدل تحلیلی نظم هژمونیک طراحی و چالش‌های موجود در آن با تمرکز بر قدرت‌های نوظهور تبیین می‌شود. یافته‌های پژوهش بیان‌گر این است که در نظم هژمونیک، قدرت‌های نوظهور ناراضی از وضع موجود تبدیل به مهم‌ترین دغدغه سیاست خارجی هژمون می‌شوند و هژمون با ابزارها و راهبردهای مختلف سعی در مواجهه با این تهدیدها دارد و بنابراین، راهبرد قدرت‌های نوظهور، متمرکز بر مقابله با اقدامات هژمون است.

الف. نظم هژمونیک

هژمونی بین‌المللی را می‌توان به عنوان رهبری قدرت غالب به منظور ایجاد نظم در روابط میان بازیگران تعریف کرد. بنابراین، هژمونی از تک‌قطبی متمایز است که اشاره به نظام‌هایی دارد که در آن یک قدرت بزرگ فاقد رقبای هم‌تراز با خود وجود دارد. همچنین، هژمونی از سلسله‌مراتبی متفاوت است. سلسله‌مراتبی اشاره به هر نوع از لایه‌بندی قدرت دارد. هژمونی، دوره‌ای از ثبات و نظم نسبی مبتنی بر سلسله‌مراتب قدرتی در نظامی است که ذاتاً رقابتی، پویا و آنارشیک است. نظام بین‌الملل زمانی هژمونیک می‌شود که نظم نهادی قوی ایجاد و جبریت درون نظام حاکم شود؛ وگرنه هرج و مرج و آشفتگی بر نظام حاکم می‌شود. اکثر نظریه‌های هژمونیک بیان‌گر شرایطی هستند که در آن، یک بازیگر از توانمندی‌های نظامی، اقتصادی، نهادی و همچنین، گفتمانی خود برای ایجاد نظم بین‌المللی که تنظیم‌کننده تعاملات و روابط بین بازیگران بین‌الملل است، بهره می‌برد.

ادبیات غیررسمی، از مفهوم امپراتوری به جای هژمونی بهره می‌برند. هرچند که ارتباط بین مفهوم هژمونی و امپراتوری همیشه درهم‌تنیده است، ولی تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. روابط هژمونیک، الگوهای رهبری و کنترل در میان بازیگران مستقل را توصیف می‌کند. در امپراتوری، بازیگران از خودمختاری بهره نمی‌برند و بنابراین، امپراتور بر اعضای درونی خود حاکم است (نظم تمرکزگرا). در نظم هژمونیک، بازیگران از استقلال عمل برخوردارند، ولی قدرت هژمون، روابط خارجی سایر بازیگران را کنترل می‌کند (نظم تمرکزگریز). (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۷-۷۹۸؛ Ikenberry and Nexon, 2019: 411).

مطالعات هژمونیک چندین فاز را پشت سر گذاشته است. در مرحله یا موج اول، مباحث در مورد ساختار و وضعیت هژمونیک و تفاوت آن از امپراتوری بود. در مرحله یا موج دوم، تمرکز بر ثبات نظم هژمونیک به‌ویژه در شرایطی است که بازیگران تجدیدنظرطلب، نظم هژمونیک را به چالش می‌کشند یا سعی در ایجاد موازنه در برابر هژمون دارند. محور این مباحث بر افول هژمون‌ها در نتیجه هزینه‌های ارائه کالای عمومی است. محور مباحث موج سوم، متمرکز بر اقتصاد سیاسی هژمونی است (Ikenberry and Nexon, 2019: 404-411). اصولاً نظم هژمونیک

و ساختار تک‌قطبی با مفروضات موازنه قوا سازگار نیست. در مفروضات موازنه قوا، چون تک‌قطبی برای ثبات جهانی بسیار خطرناک است، به محض مشاهده افزایش قدرت یک بازیگر، دیگر قطب‌های قدرت سعی در ائتلاف برای ایجاد تعادل می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۹۶) اما بعد از خاتمه جنگ سرد، نظام بین‌الملل تبدیل به ساختار تک‌قطبی با مدیریت هژمونیک شد. ولفورث عنوان می‌کند که نظام‌های تک‌قطبی در واقع باثبات‌تر از دوقطبی یا چندقطبی هستند. ولفورث از سه گزاره برای توجیه نظم هژمونیک بهره برده است:

۱. نظام فعلی بین‌الملل، تک‌قطبی است. چنین نظامی ناشی از حاشیه امن قدرتی است که آمریکا در نظام اعمال می‌کند. هژمونی آمریکا بسیار برتر از هر رهبری در تاریخ جهان در قرن‌های اخیر است. این فاصله و شکاف قدرتی در همه مؤلفه‌های قدرت اعم از اقتصادی، نظامی، تکنولوژیکی و ژئوپلیتیکی وجود دارد؛

۲. تک‌قطبی، متمایل به صلح است. هژمون سعی در هماهنگ کردن اقدامات بازیگران در رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی برای اطمینان از نظم و صلح جهانی دارد؛

۳. تک‌قطبی، باثبات است. نظم جهانی تحت سلطه هژمون، با توجه به رقابت و شکاف قدرتی بازیگران، در تضاد با بی‌ثباتی است. هیچ بازیگری در نظم هژمونیک قادر به مقاومت با هژمون یا قادر به ترک شرایط امنیتی موجود نیست (Wohlforth, 1999: 7-8).

ویژگی مشترک این سه گزاره در این است که هژمون قدرت را در همه ابعاد مختلف خود متمرکز می‌کند. اصولاً هژمون، برتری مادی بسیاری بر سایر بازیگران دارد. برای اینکه بازیگری تبدیل به هژمون شود، باید توانایی ارائه منافع برای بازیگرانی که در حوزه نفوذ آن قرار دارند، داشته و قادر به حفظ نظم بین‌الملل در برابر چالش‌گران احتمالی باشد. از منظر نظامی، هژمون باید توانایی شکست دادن هر بازیگر دیگری در درگیری مسلحانه را داشته باشد (Mearsheimer, 2001: 40). برای اینکه بازیگری توانایی ایجاد نظم بین‌الملل و دفاع از آن را در برابر چالش‌گران داشته باشد، باید در الزامات (ظرفیت) قدرت برتر باشد. هژمون از برتری در توانایی‌های خود، برای ایجاد قواعد نظام بین‌الملل در شکل قواعد و هنجارها بر اساس ارزش‌های هژمونیک و منافع ملی از طریق نهادهای بین‌المللی و احساس برتری سیاسی بر بازیگران ضعیف‌تر بهره می‌برد (Gilpin, 2016: 72).

قدرت هژمون جدا از بهره‌بردن از قدرت رابطه‌ای، از قدرت ساختاری قوی نیز برخوردار است. این قدرت ساختاری در همه ابعاد وجود دارد و به شکل نظم هژمونیک نمایان می‌شود که از مشخصه‌های بارز آن عبارت است از نظم‌سازی هژمونیک و تلاش هژمون در کاهش تهدیدها قدرت‌های بزرگ نسبت به نظم هژمونیک و وضعیت موجود با: نظم‌سازی امنیتی و تعقیب استراتژی اتحادسازی و همکاری‌های امنیتی؛ نظم‌سازی اقتصادی و حفاظت از آن و نظم‌سازی نهادی و هنجاری و حمایت قاطعانه از آن (Ikenberry, 2014: 46-47).

ب. هژمون و نظام هژمونیک

واقع‌گرایی، هژمونی را در ابتدا غلبه قدرت و سپس، توانایی استفاده از این قدرت برای تسلط بر دیگران تعریف می‌کند. به طور کلی، گرایش رایج میان واقع‌گرایان، برابری هژمونی با قدرت است. از منظر واقع‌گرایان، هژمون به عنوان دولتی فرض می‌شود که دارای توانایی‌های مادی وسیعی از جمله نظامی، اقتصادی و گاهی اوقات دیپلماتیکی یا قدرت نرم است. با فرض بر این که همه بازیگران ناراضی از وضع موجود، از وضعیت تک‌قطبی رنج می‌برند و استراتژی‌هایی به منظور غلبه بر سلسله‌مراتب فعلی از طریق ائتلافات و رژیم‌های بین‌المللی دنبال می‌کنند، هژمون راهبردهایی برای مهار آن‌ها اتخاذ می‌کند. اصولاً مدت زمان حاکمیت هژمونی بر نظم جهانی در رفتار قدرت هژمون نهفته است. از منظر واقع‌گرایان، ایالات متحده به عنوان هژمون باید از بی‌ثباتی وضعیت فعلی خود آگاه و همه تلاش‌هایش در سیاست امنیتی متمایل به برتری بدون واردشدن در جنگ‌های عمده و سرکوب مخالفان باشد (Mastanduno, 1997: 56).

از نظر واقع‌گرایان، ایالات متحده باید وضعیت گذار در نظام بین‌الملل را ادراک کند؛ قادر به حفظ ائتلاف‌های قبل از سال ۱۹۹۱ نیست یا نمی‌تواند مانع از ظهور قدرت‌های دیگر به عنوان رقیب در ابعاد مختلف قدرت شود؛ و تبدیل به ارائه‌دهنده نظم امنیتی می‌شود و از تعهدات متعارف در مناطق استراتژیک رها می‌شود (Ciambra, 2007: 6). الگوهای رفتاری هژمون برای حفظ موقعیت هژمونی مبتنی بر چند پارامتر است: ۱. پرهیز از رفتارهایی که توسط قدرت‌های

حافظ وضع موجود، تهدیدآمیز تلقی می‌شوند؛ ۲. جلوگیری از هر رفتار دولت‌های تجدیدنظرطلبی که ممکن است توسط دیگر بازیگران حافظ وضع موجود به عنوان تهدید ادراک شود؛ ۳. دنبال کردن سیاست‌های مهار و مقابله نسبت به دولت‌های تجدیدنظرطلبی که وضعیت هژمونیک را به چالش می‌کشند (Ciambra, 2007: 7).

با توجه به پارامترهای حاکم بر الگوهای رفتاری هژمون، می‌توان گفت که ۱. نظام هژمونیک برخلاف نظام دوقطبی و موازنه قوا خیلی بی‌ثبات و محکوم به فروپاشی نیست. بنابراین، در نظام هژمونیک، خطرات برای هژمون به حداقل ممکن می‌رسد؛ ۲. همکاری با کشورهای حافظ وضع موجود و تسکین کشورهای تجدیدنظرطلب فقط فرصتی برای هژمون در دستیابی به اهدافش است. بر این اساس، هژمون توان زیادی برای ایجاد و حفظ رژیم‌های بین‌المللی چندجانبه صرف می‌کند (Ciambra, 2007: 7).

ایکنبری با مفروضات لیبرالیستی سعی در تبیین هژمونی دارد و سه ویژگی برای هژمونی بیان کرده که عبارتند از ۱. دولت رهبر، نظامی از قوانین و نهادهای مذاکره را سازماندهی و درون آن‌ها اقدام و فعالیت می‌کند؛ ۲. دولت رهبر، بعضی از کالاهای عمومی را ساماندهی و ارائه می‌کند و ۳. نظم هژمونیک، کانال‌ها و شبکه‌هایی برای ارتباط متقابل بین بازیگران فراهم می‌کند (Ikenberry, 2011: 71-72). مطابق با نظر ایکنبری، در نظم هژمونیک، هرچند نظم از طریق اعمال قدرت توسط دولت رهبر، ایجاد و حفظ می‌شود، اما قدرت هژمون، ایجادکننده نظامی از قواعد است که دولت‌های ضعیف و متوسط با پذیرش آن قواعد با نظم موجود موافقت می‌کنند (Ikenberry, 2011: 74). برخلاف نظم‌های سیاسی سازمان‌یافته سلسله‌مراتبی مبتنی بر دستور، در نظم هژمونیک، ارتباط مافوق و تابع بین دولت رهبر و موجودیت‌های سیاسی ضعیف‌تر و نوظهور، مبتنی بر منافع مشترک است (Ikenberry, 2011: 55-61).

بنابراین، نظم هژمونیک، مبتنی بر اجماع و با درجه بالایی از نهادگرایی شناخته می‌شود. قدرت دولت هژمون در نظامی از قواعد و نهادها قرار دارد که مهار و محدودکننده عملکرد بازیگران است. بازیگران به دلیل خودمنفعتی، وارد نظم بین‌الملل و درگیر در خودمحدودیتی و خودکنترلی و پایبند به قواعد و نهادهای بین‌المللی می‌شوند (Ikenberry, 2011: 61). در واقع، توافق بزرگی بین دولت هژمون و قدرت‌های نوظهور در ایجاد نظم هژمونیک صورت می‌گیرد. دولت نوظهور، مشارکت

درون نظم هژمونیک را می‌پذیرد و دولت هژمون، محدودیت‌هایی برای اعمال قدرت خود در نظر می‌گیرد (Ikenberry, 2018: 2010). قدرتی که توسط هژمون اعمال می‌شود، مبتنی بر قاعده است. در این روش، ایکنبری استدلال می‌کند که اقتدار سیاسی درون نظم نهادی، قانونی و مبتنی بر قاعده، تأثیر بیشتری از توانایی‌های مادی قدرت دارد. بنابراین، در این وضعیت، هژمون ضرورتاً به عنوان رهبر مبتنی بر قاعده شناخته می‌شود (Ikenberry, 2001: 83).

این به نوبه خود به مشروعیت نظم هژمونیک کمک می‌کند. دولت‌های دیگر، قواعد هژمون را به دلیل پرستیژ و جایگاه هژمون (Gilpin, 2016: 73) و همچنین، کارآمدی آن قواعد در نظام بین‌الملل می‌پذیرند. بنابراین، حفظ نظم بین‌الملل و مشروعیت آن وابسته به قواعد و نهادهای هژمونیک است. علاوه بر اعمال قدرت هژمونیک از طریق قواعد و نهادها، که پایه و اساس نظم هژمونیک است، دو راه دیگر نیز برای اعمال قدرت و کسب رضایت دیگر بازیگران توسط بازیگر هژمون وجود دارد. روش اول، مدیریت (دستکاری در مشوق‌های مادی) انگیزه‌های مادی است. در چنین روشی، رضایت از طریق اجبار حاصل می‌شود. روش دوم، تغییر در عقاید اساسی رهبران دیگر کشورهاست. کنترل هژمونیک، زمانی پدیدار می‌شود که نخبگان دولت‌ها بینش هژمونیک از نظم بین‌الملل را بپذیرند؛ یعنی زمانی که آن‌ها هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی هژمون را می‌پذیرند و توجه‌های هنجاری در مورد ماهیت نظام بین‌الملل را می‌پذیرند (Ikenberry and Kupchan, 1990: 285). روش دوم را اعمال قدرت از طریق جامعه‌پذیری می‌نامند.

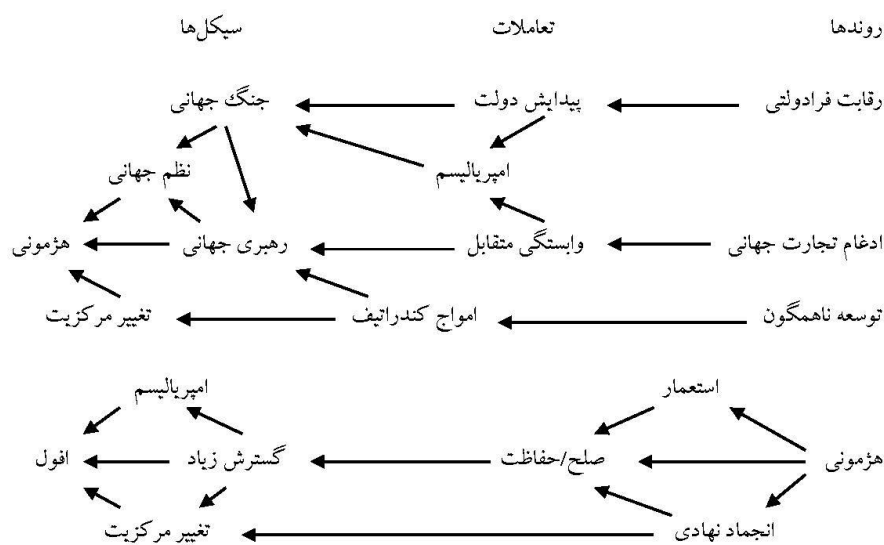
جامعه‌پذیری فرایندی است که رهبران ملی، هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی مورد قبول هژمون را درونی می‌کنند. بنابراین، قدرت از طریق فرایندهای جامعه‌پذیری اعمال می‌شود که در آن هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی رهبران دولت‌های نوظهور تغییر و بسیار شبیه به دولت هژمون می‌شود (Ikenberry and Kupchan, 1990: 285). برخلاف شکل اجباری هژمون که رضایت از طریق اجبار حاصل می‌شود و متکی بر مدیریت منابع قدرت برای تطمیع و اجبار بازیگران است، هژمونی از طریق جامعه‌پذیری، هژمون را قادر می‌سازد دیگر بازیگران را بدون کاربرد زور تسلیم کند. در این روش، چون بازیگران، داوطلبانه قواعد و مشروعیت هژمونیک را پذیرفته و در راستای منافع هژمون عمل می‌کنند، هژمونی بدون هزینه و جنگ حاصل می‌شود.

لاین که یکی از نظریه‌پردازان نوکلاسیک است، چهار ویژگی برای هژمون ذکر می‌کند. اولین و مهم‌ترین ویژگی، داشتن قدرت سخت است. مرشایمر نیز عنوان می‌کند که هژمونی دارای قدرت نظامی است. همچنین، هژمون از برتری اقتصادی به‌عنوان پشتوانه توانایی و اقدامات نظامی برخوردار است. دومین ویژگی، مربوط به جاه‌طلبی‌های قدرت حاکم است. این ویژگی بیان‌گر این است که هژمون سعی در ایجاد نظم بین‌الملل باثبات دارد؛ که تضمین‌کننده منافع اقتصادی، ایدئولوژیکی و امنیتی آن است. سومین ویژگی، مربوط به قطبیت است؛ زیرا اگر هژمون قدرت بیشتری از سایر بازیگران داشته باشد، نظام تک‌قطبی است. ویژگی چهارم، در مورد خواست و اراده هژمون است. لاین بیان می‌کند که هژمون نه فقط دارای قدرت غالب است، بلکه از آن قدرت در راستای تحقق اهداف و منافع خود بهره می‌برد. بنابراین، قدرت را به صورت هدفمند در تحمیل نظم در نظام بین‌الملل به کار می‌برد (Schmidt, 2018: 6).

ب. مدل تحلیلی نظم هژمونیک و قدرت‌های نوظهور

اصولاً مدل‌های نظریه‌ای، روایت‌های تاریخی و تحلیل‌های آماری، همه بیان‌گر پویایی چرخه هژمونیک هستند. از منظر نظریه چرخه هژمونیک، نظم هژمونیک دوره‌ای از صلح و نظم نسبی در نظامی است که ذاتاً رقابتی، پویا و ناهموار است. با توجه به پویایی و رقابتی بودن نظام بین‌الملل، امکان تحول در نظام و تغییر چرخه هژمونیک در فرایند زمانی بلندمدت بسیار بالاست. در بعضی مواقع، به نظر می‌رسد نظریه در طی زمان اعتبار خود را از دست می‌دهد یا اختلافاتی در نظریه‌ها در محاسبات تاریخی به نظر می‌رسد. راه‌حل چنین ابهامی، ایجاد مدل تحلیلی علت و معلولی است (Boswell, 1995: 12). مدل گسترش‌یافته زیر، عناصر چرخه بلند و رویکردهای اقتصاد جهانی را درون نظریه منسجمی ترکیب می‌کند. در این مدل، چرخه‌ها به‌عنوان فرایندهای تعامل تبیین می‌شوند. اصولاً چرخه هژمونی و جنگ، نتیجه تعامل سه فرایند بلندمدت پیدایش دولت، وابستگی متقابل اقتصادی و توسعه ناهمگون است. در شکل زیر، مسیرهای علی برای هر روند، تعاملات آن‌ها و نتیجه چرخه‌ها به‌عنوان مدل تحلیلی نشان داده شده است.

ادغام فزاینده اقتصاد جهانی، جوامع جدید را وارد رقابت و همه بازیگران جهانی را نیازمند تعامل با یکدیگر می‌کند. ترکیب ادغام و توسعه ناهمگون منجر به وابستگی متقابل نامقتارن می‌شود؛ که در آن، دولت‌های مرکزی با ابزارهای امپریالیستی به تنظیم تبادلات با دولت‌های پیرامونی می‌پردازند. امپریالیسم، استحکام سیاسی بین مرکز و پیرامون است.

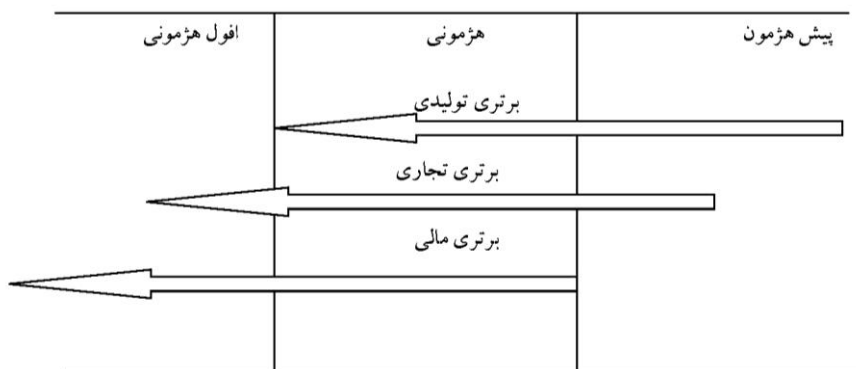


شکل ۱. چرخه هژمونی ناشی از تعامل روندهای جهانی (Boswell, 1995: 22)

تعارض‌ها در حوزه‌های امپریالیستی منجر به جنگ می‌شود که جنگ‌های اصلی در فاز گسترش موج بلند کندراتیف است. جنگ‌های جهانی، تعارضات اصلی درون هسته است که در آن‌ها مسئله هژمونی مطرح است (Levy, 2014). رهبر جهانی از جنگ جهانی ظهور می‌کند که ایجادکننده نظم جهانی نوینی برای تنظیم روابط بین‌الملل و توزیع تعهدات امپریالیستی است. هرچند احتمال وقوع جنگ در خوشه مرکزی، زمانی که نظام کاملاً هژمونیک باشد و هژمون در فاز بلوغ باشد، بعید نیست، اما وقوع جنگ‌های اصلی، در فاز گسترش امواج کندراتیف است؛ یعنی زمانی که بازیگران نوظهور منابع لازم برای جنگ‌های

گسترده و طولانی را در اختیار دارند (Boswell and Sweat, 1992). نظم‌های جهانی، قواعد هنجاری و پذیرفته‌شده روابط بین‌الملل هستند؛ اصول اساسی که در معاهده یا پیمانی میان قدرت‌های بزرگ بیان می‌شوند (Holsti, 1992).

نویسندگان مختلف از جمله والرشتاین، چهار فاز را در هر چرخه هژمونیک نام برده‌اند (Shannon, 1989: 121). در فاز اول یا برتری هژمون، هژمون سابق از نظر اقتصادی یا نظامی دیگر غالب نیست و نظم هژمونیک گذشته به چالش کشیده می‌شود. علاوه بر این، درگیری‌های خشونت‌آمیز در این مرحله صورت می‌گیرد؛ زیرا قدرت نوظهور با قدرت هژمون وارد چالش و درگیری می‌شود. این فاز، فاز جنگ جهانی است. جدول زیر ظهور هژمون را نشان می‌دهد.



شکل ۲. ظهور هژمونی در نتیجه برتری تولیدی، تجاری و مالی (Thompson, 1988: 118)

فاز دوم، پیروزی هژمونیک است؛ زمانی که کشور نوظهور با برتری اقتصادی و نظامی خود بر همه رقبای اصلی غالب و مسلط می‌شود (Shannon, 1989: 121). در این فاز، نظم هژمونیک جدید جایگزین نظم هژمونیک سابق می‌شود. فاز بعدی، بلوغ هژمونیک (هژمونی کامل) است؛ زمانی که دولت نوظهور به تسلط تولیدی، تجاری و مالی بر همه بازیگران دست می‌یابد. این مرحله، بلندمدت نیست و نهایتاً هژمون وارد فاز افول می‌شود. هرچند هژمون در این مرحله از برتری نظامی برخوردار است، ولی از برتری اقتصادی که در فاز بلوغ برخوردار بود، دیگر برخوردار

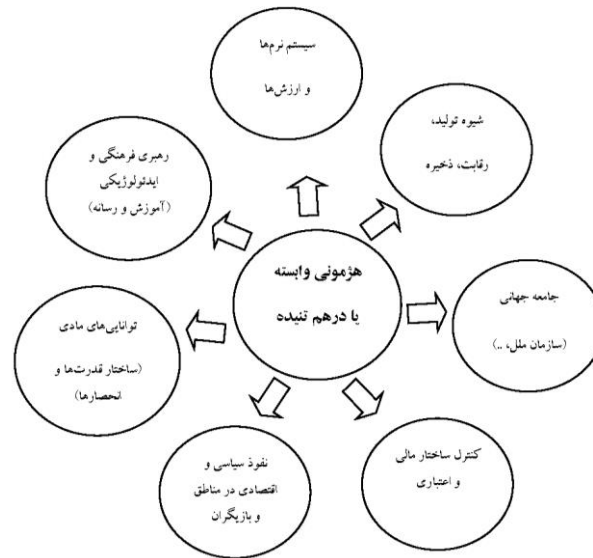
نیست (Siebrits, 2010: 34-35). قدرت‌های نوظهور معمولاً در این فاز شروع به چالش‌گری نظم هژمونیک می‌کنند. جدول ۲ چهار فاز هژمونی آمریکا را نشان می‌دهد.

جدول ۱. فازهای هژمونی آمریکا (Shannon, 1989: 121)

فازهای سیکل	تاریخ‌ها	قدرت هژمونیک
ظهور هژمونی	۱۸۹۷-۱۹۱۳/۱۹۲۰	ایالات متحده آمریکا
پیروزی هژمونیک	۱۹۱۳/۱۹۴۵-۱۹۲۰	
بلوغ هژمونیک	۱۹۴۵-۱۹۶۷	
افول هژمونیک	۱۹۶۷-؟	

ج. قدرت‌های نوظهور، تحلیل قدرت هژمون و پیدایش هژمونی وابسته

با تحلیل تدریجی قدرت هژمون در نتیجه افزایش گستره عملیاتی آن، قدرت نوظهور سعی در نفوذ درون بعضی از حوزه‌های جهانی با توجه به برتری اقتصادی و قابلیت‌های سیاسی و نظامی خود دارد. با ادامه افزایش نفوذ قدرت‌های نوظهور در مناطق و موضوعات مختلف، دیگر قدرت در انحصار مطلق هژمون نیست؛ بلکه وابستگی شدیدی به دروندادهای قدرت نوظهور نیز ایجاد می‌شود. مفهوم هژمونی وابسته، برای توصیف نظم جهانی در حال تحول یا برای تجسم ظهور نظم نوین احتمالی است. هژمونی وابسته، دلالت بر فرایندهای دیالکتیکی چالش متقابل، محدودیت متقابل، نیاز متقابل و تطبیق متقابل دارد (Li and Zhang, 2018: 6). این بیان‌گر وضعیت پویایی است که در آن، هم مدافع و هم چالش‌گر نظام موجود در ایجاد و بازسازی نظم جهانی در تعامل دائمی با یکدیگر قرار دارند. شکل ۳ بیان‌گر ابعادی است که هژمونی درون آن به تحلیل می‌رود.



شکل ۳. ابعاد هژمونی وابسته (Li and Zhang, 2018: 6)

مفهوم هژمونی وابسته از شش دیدگاه قابلیت تبیین دوران افول هژمونی را دارد. اول، به عنوان ارتباط پویا و تعاملی اولیه بین قدرت‌های نوظهور از یک طرف و نظم بین‌المللی موجود از طرف دیگر، ادراک می‌شود. این پیچیدگی دوگانه، از پیامدهای خواسته و ناخواسته است. پدیده ظهور قدرت‌های نوظهور پیامد خواسته‌ای است که در نتیجه دعوت و ادغام دولت‌های نوظهور در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به منظور محدود شدن مکانیسم ساختاری سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد. همچنین، پیامد ناخواسته‌ای دارد؛ زیرا موفقیت اقتصادی قدرت‌های نوظهور چالش قدرتمندی برای نظم موجود است. این دلالت بر پیچیدگی دوگانه‌ای دارد که در آن، موفقیت قدرت نوظهور از طریق ادغام درون نظام بین‌المللی حاصل می‌شود. در حالی که بعضی از عناصر موفقیت آن با اصول اساسی نظم موجود مغایرت یا هنجارهای اساسی نظم جهانی موجود را به چالش می‌کشند.

دوم، هژمونی وابسته بیان‌گر بازیگران نوظهوری است که با بهره‌گیری از فواید نظم اقتصادی موجود و پرهیز از هزینه‌های احتمالی آن، دوره‌ای از رشد اقتصادی با شتاب تند را تجربه

می‌کنند که نهایتاً به آنها توان رقابت و درگیری احتمالی با هژمون را در بعضی از گستره‌ها می‌دهد. ادغام مؤثر منافع دولت و انباشت سرمایه به بعضی از قدرت‌های نوظهور در پیروزی جنگ موقعیت از طریق باز تعریف نظام‌های اتحاد و باز شکل‌دهی به زمینه و پارامترهای روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهانی کمک می‌کند (Li and Zhang, 2018: 7). سوم، هژمونی وابسته، جهان را به دوران پسا هژمونی هدایت می‌کند که در آن، هیچ‌هنجار هژمونیکی توسط کشور واحدی (ایالات متحده) یا توسط مرکز تمدنی خاصی (غرب) تعریف نمی‌شود (Li and Zhang, 2018: 8).

چهارم، هژمونی وابسته، تبیین‌کننده اتحادهای نوین ضد هژمونیک میان قدرت‌های نوظهور است، اما این اتحادها بیشتر از آنکه هنجار محور و مبتنی بر ارزش‌ها باشند، موضوع محور و مبتنی بر مسئله هستند. در شرایط فعلی، نه چین و نه هیچ قدرت نوظهور دیگری قادر به ایجاد هژمونی نوین جایگزین نیست، بلکه قدرت‌های نوظهور، نیروی ضد هژمونیک در ترویج چندجانبه‌گرایی و ممانعت از هژمونی مطلق باقی می‌مانند. اکثر قدرت‌های نوظهور به‌ویژه چین سیاست خارجی عمل‌گرا را به منظور ایجاد موازنه بین دفاع از منافع ملی و مقاومت در برابر سلطه نظم موجود اتخاذ می‌کنند. پکن استراتژی جهانی مشخصی در هنجارها و اصول ندارد و به جای آن، از تاکتیک‌ها و رویکردهای سیاسی مختلف در مواجهه با مسائل سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهانی به صورت مورد به مورد بهره می‌برد (Li and Zhang, 2018: 9). پنجم، هژمونی وابسته بیان‌گر این است که قدرت‌های نوظهور از فرصت‌های بسیاری برای توسعه و ایجاد تعادل بین استراتژی موقعیتی و تاکتیک‌های تعادلی برخوردارند (Li and Zhang, 2018: 9).

ششم، هژمونی وابسته بیان‌گر نوع جدیدی از هژمونی با توجه به گسترش فضای مانور و افزایش تحرک قدرت‌های نوظهور است و ایجادکننده نیروهای جدیدی برای تشدید جهانی‌شدن و وابستگی متقابل در نظم جهانی است. رابطه سیاسی و اقتصادی بین قدرت‌های نوظهور و هژمون به معنای تکرار وابستگی سنتی جنوب به شمال نیست، بلکه بیان‌گر رابطه مبتنی بر وابستگی متقابل و درهم‌تنیده بین آنهاست. طبقه‌بندی مرسوم مرکز-پیرامون دیگر قادر به تبیین رابطه بین قدرت‌های موجود و نوظهور نیست (Li and Zhang, 2018: 9-10).

د. قدرت‌های نوظهور، چالش هژمون و نظم هژمونیک

اصولاً زوال هژمون با افول نظم جهانی هژمونیک آشکار می‌شود (Gilpin, 2016: 72). اگر شکاف قدرت بین هژمون و چالش‌گران دیگر کم شود، نظم جهانی هژمونیک در تقابل با چالش‌گران، تضعیف و بازیگران نوظهور سعی در ایجاد نظم جهانی مورد نظر خود می‌کنند. رابرت گیلپین عنوان می‌کند که تفاوت در توزیع قدرت در نظام بین‌المللی منجر به عدم تعادل در نظام می‌شود. تغییرات به‌ویژه در موقعیت اقتصادی بازیگران مختلف، منجر به تضعیف وضعیت موجود، بی‌ثباتی و تنش و تشویق دولت‌های نوظهور به تلاش برای تغییر در نظام بین‌الملل و دستیابی به منافع خود می‌کند. در این فرایند، تعارض نیز اجتناب‌ناپذیر است؛ قدرت‌های در حال افول سعی در مقاومت در مقابل وضعیتی دارند که منجر به کاهش قدرت آن‌ها می‌شود و قدرت‌های در حال رشد نیز توانایی آن‌ها را به چالش می‌کشند (Beeson, 2009: 97).

بزرگ‌ترین تهدید اساسی پیش روی هژمون، حفظ وضع موجود است (Sheetz and Mastanduno, 1998: 171). حفظ وضع موجود، هژمون را وادار به ارائه کالاهای عمومی نظام (مثل امنیت یا تجارت) می‌کند. این منجر به افزایش هزینه اقتصادی می‌شود و به رقبا نوظهور اجازه می‌دهد که شکاف تکنولوژیکی و نظامی با هژمون را پر کنند. هژمون در مواجهه با رقبا به دو شیوه تغییر در قواعد بازی یا اقدام به جنگ پیش‌گیرانه متوسل می‌شود (Ciambra, 2007: 8). همچنین با تلاش برای هنجارسازی به عنوان زمینه پایدار برای توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتر، سعی در تقویت اقتدار خود دارد. هژمون با تقویت هنجارهای مورد نظر خود، سعی به حفظ خویش از طریق جامعه‌پذیری در چرخه هژمونیک دارد (Modelski and Thompson, 1999: 136). هرچند رقابت بازیگران در محیط محدود نظام بین‌الملل برای دستیابی به خواسته‌های نامحدود، جنگ‌های آینده را به ذهن متبادر می‌کند، اما وقایع تجربی بیان‌گر این واقعیت هستند که جنگ هژمونیک به راحتی اتفاق نمی‌افتد و دلایل آن را در افول هژمونیک باید جستجو کرد. در نظم هژمونیک، مهم‌ترین چالش‌های پیش روی هژمون، چالش قدرتی، چالش نظم هژمونیک و امکان ترکیب این دو با یکدیگر است. چالش قدرتی برای هژمون اصولاً از ناحیه بازیگرانی صورت می‌گیرد که توان تهدید و اقدام علیه هژمون حداقل در یک موضوع خاص را داشته

باشند. بازیگران ناراضی ضعیف که توان تهدید هژمون را نداشته باشند، هرچند ممکن است متمایل به تهدید متحدان هژمون شوند، ولی با افزایش هزینه‌های چالش‌گری از ناحیه هژمون، خود به خود به دلیل نداشتن توان کافی یا جلوگیری از هدررفتن منابع قدرتی، از قلمرو تهدید خارج یا به از دست دادن منابع قدرتی و تضعیف در نظام بین‌الملل تن می‌دهند.

بر این اساس، مهم‌ترین کارگزار چالشی، در چالش قدرتی، قدرت‌های نوظهور هستند. برای نمونه، در نظم هژمونیک فعلی، چین جدیدترین رقیب هژمون است. سال‌های رشد دو رقمی اقتصادی چین همراه با پیشرفت سریع در مدرنیزاسیون نظامی بیان‌گر این موضوع است که چین سعی در ارتقای موقعیت خود به عنوان قدرتمندترین کشور در منطقه و جهان دارد (شامیری شکفتی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۵-۸۱). علاوه بر این، شواهد تجربی بیان‌گر این است که روسیه نیز سعی در بازیابی موقعیت قدرتی و نفوذ خود در دوران جنگ سرد را دارد (موسوی شفاغی و شاپوری، ۱۳۹۴: ۱۵۴-۱۵۶). یکی دیگر از کارگزاران چالشی، اروپاست؛ هرچند اروپا کشور واحدی نیست، ولی بازیگر واحدی می‌تواند باشد که توانایی به چالش کشیدن برتری هژمون را در بعضی از موضوعات دارد (Huygens, 2017: 32-34).

چالش نظم هژمونیک، به دو دسته بین‌المللی و منطقه‌ای تقسیم می‌شود. چون چالش سیستمی کلان از ناحیه قدرت‌های نوظهور ناراضی و در فاز افول هژمونیک امکان تحقق دارد، بازیگران ناراضی از نظم موجود به سمت اختلال در نظم‌های منطقه‌ای متمایل می‌شوند. بنابراین، بازیگرانی که توان مقابله با هژمون را ندارند یا سعی در پرهیز از مواجهه مستقیم با هژمون دارند و در عین حال، از نظم موجود نیز ناراضی هستند، سعی در به چالش کشیدن نظم هژمونیک در گستره‌های مختلف دارند. بر این اساس، مهم‌ترین کارگزار اختلال نظم هژمونیک، بازیگران کوچک ناراضی از وضع موجود و بازیگران غیردولتی و همچنین، قدرت‌های بزرگ ناراضی که از مواجهه مستقیم با هژمون پرهیز و سعی در انجام جنگ‌های نیابتی و استفاده از تکنیک بازیگری ثالث برای چالش با هژمون دارند و ترکیب آن‌ها با یکدیگر است. بنابراین، خود به خود چالش سومی از ترکیب دو چالش قبلی شکل می‌گیرد که شاید از بزرگ‌ترین دغدغه‌های هژمون باشد.

در واقع، چون در وضعیت هژمونیک، به‌ویژه اگر هژمون در فاز بلوغ باشد، احتمال چالش سیستمی حتی از ناحیه قدرت‌های نوظهور ناراضی بسیار پایین است، بازیگران ناراضی سعی در

اختلال در مناطق دارند. در این وضعیت، همکاری قدرت منطقه‌ای ناراضی با قدرت نوظهور ناراضی و بازیگر غیردولتی ناراضی بزرگ‌ترین خطر و تهدید برای هژمون است.

ه. چالش قدرت‌های نوظهور ناراضی در نظم هژمونیک

در نظریه روابط بین‌الملل، تنش‌های سیستمی زمانی اتفاق می‌افتند که قدرت بزرگ نوظهور همه یا بعضی از ابعاد نظم بین‌الملل که توسط قدرت مسلط ایجاد، تنظیم و کنترل می‌شود، را به چالش می‌کشد. از منظر نظریه‌های لیبرال و واقع‌گرا، صلح و ثبات در نظام بین‌الملل زمانی تضمین می‌شود که بازیگران پایین در سلسله‌مراتب جهانی با اجبار یا رضایت، وضع موجود را بپذیرند. نظریه ثبات هژمونیک شرط وجود نظام بین‌المللی باثبات و باز را در وجود هژمونی می‌داند که لزوماً از وضع موجود راضی باشد. از طرفی، لیبرال‌ها، هژمونی -خیرخواهانه (اجماع)، فرصت‌طلبانه (استثمار) یا اجباری (استبدادی) - را تضمین‌کننده همکاری کشورهای دارای توانایی ایجاد بحران‌های سیستمی راضی از وضع موجود با دولت هژمونیک می‌دانند. از طرف دیگر، واقع‌گرایان، رضایت قدرت نوظهور را به عنوان شرط اولیه برای ثبات بین‌الملل فرض می‌کنند و بیان‌گر این است که بازیگران با توانایی کم و بیش مشابه (البته نامتقارن، احتمالاً هم‌ترازی مطلق در ظرفیت قدرت وجود ندارد) تعادل صلح ظریف را حفظ می‌کنند. این امر مستلزم این است که قدرت نوظهور از وضع موجود راضی و تمایل به مشارکت در رژیم‌های بین‌المللی داشته که توسط هژمون ایجاد شده‌اند.

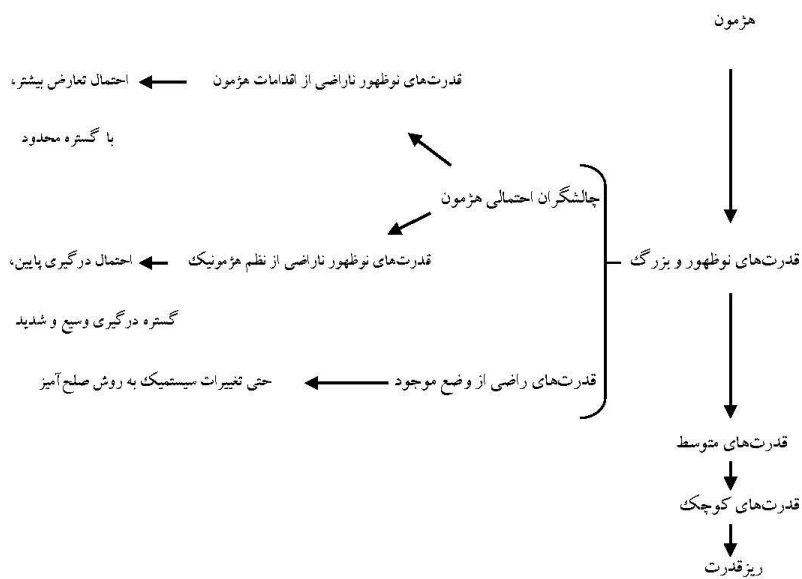
نظریه‌ای که به موضوع رضایت در روابط بین‌الملل می‌پردازد، گذار قدرت است. در این نظریه، میزان رضایت بازیگر بر رفتار و ماهیت روابط آن در نظام بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. بازیگر راضی از وضع موجود، پذیرای قواعد، هنجارها، اصول و ترتیبات موجود است که توسط هژمون و نهادهای موجود ایجاد و حمایت می‌شود. ممکن است کشوری ناراضی باشد. بنابراین، مخالف وضع موجود فرض می‌شود. دولت ناراضی از وضع موجود، اقدام نظام بین‌الملل را منطبق با هنجارها و قواعدی می‌داند که تضعیف‌کننده منافع و آرمان‌های بازیگر مدعی و ناراضی است. ناراضی‌تی ممکن است ناشی از شرایط تاریخی، ایدئولوژیکی، مذهبی، سرزمینی، شخصی یا

فرهنگی گذشته باشد (Kugler and Lemke, 1996). اگر بازیگر ناراضی از وضع موجود، قدرت ملی و اراده سیاسی کافی داشته باشد، متمایل به چالش با هژمون می‌شود و با تلاش در تغییر قواعد و هنجارهای موجود و ایجاد واقعیت‌هایی که خواهان آن است، متمایل به جنگ نیز می‌شود (Yilmaz and Xiangyu, 2019: 319). از این منظر، موازنه در قدرت و توانایی‌ها منجر به کاهش ثبات می‌شود. بر اساس این نظریه، صلح در قدرت هژمون و حمایت آن از دولت‌ها یا متحدان راضی از وضع موجود نهفته است.

صلح بین‌الملل زمانی که قدرت نوظهور به برابری قدرت با هژمون برسد، در معرض خطر قرار می‌گیرد. نارضایتی به عنوان دلیل اصلی مجادله بین چالش‌گر (قدرت نوظهور) و هژمون (قدرت حافظ وضع موجود) است (Powel, 1995). مشابه اختلافات در سطح جهانی، برابری و نارضایتی ممکن است منجر به درگیری بین هژمون منطقه‌ای و کشورهای ناراضی در منطقه‌ای که تحت سلطه هژمونی جهانی قرار دارد، نیز شود. علاوه بر این، درگیری و تعارض بین قدرت چالش‌گر و هژمون درون نظام کلان بین‌الملل عواقب بسیاری خواهد داشت، چون برخلاف رقابت درون منطقه‌ای، اقتدار بالاتر یا کنترل سیستمیکی بر هژمون وجود ندارد (Lemke and Werner, 1996). این نظریه، تمایزی نیز بین بازیگران ناراضی از یکدیگر و ناراضی از نظام بین‌الملل قائل می‌شود. مورد اول، ممکن است منجر به درگیری و تعارض بیشتر، اما با گستره محدود و مورد دوم، منجر به درگیری و بحران‌های عمیق با احتمال وقوع کمتر می‌شود. با این حال، تضاد بین این دو نوع نارضایتی در درگیری بین هژمون و قدرت بزرگ، محو می‌شود.

با توجه به اینکه قدرت هژمونیک نقش اساسی در ایجاد و سپس اصلاح و حفظ (از طریق تاثیر شبکه اتحادی) نظم بین‌الملل ایفا می‌کند، هرگونه نارضایتی در سطح اولیه نظام، تأثیر خود را در سطح زیرین می‌گذارد. علاوه بر این، همه موارد نارضایتی، منجر به وقوع جنگ نمی‌شوند (Kugler and Lemke, 1996). دلایل بسیاری برای چالش‌گر وجود دارد که اقدامات ضدسیستمی انجام دهد (مانند پیوستن به اتحادها به منظور دستیابی به قدرت چانه‌زنی بیشتر، معرفی رفتار سیاسی یا اقتصادی خاصی و تلاش برای پذیرش آن) و برای رهبر که به دنبال مصالحه و سازش است (مانند ایجاد نهادها برای ادغام چالش‌گران احتمالی درون قواعد و هنجارهای ایجادی و ارائه کالاهای عمومی مانند امنیت) (Yilmaz and Xiangyu, 2019: 324).

در هر صورت، نارضایتی از وضع موجود به‌عنوان پیش‌شرط اساسی برای درگیری و تعارض تلقی می‌شود. مفروض بر این است که قدرت هژمون تا زمانی که برتر باقی بماند و چالش‌گر تا زمانی که قدرت غلبه بر نظم موجود نداشته باشد، هیچ تمایل و انگیزه‌ای برای نارضایتی ندارند. فقط اگر برابری در قدرت، حاصل و برتری نزدیک یا حتمی به نظر برسد، قدرت حاکم متوسل به اقدامات پیش‌گیرانه مانند تحریم، اقدامات جاسوسی و پنهانی یا درگیری‌های نظامی می‌شود. حتی در این حالت نیز اول از همه، هژمون باید توسط بازیگر نارضی به چالش کشیده شود. اگر چالش‌گر راضی باشد، جنگ اتفاق نمی‌افتد، زیرا هژمون تا زمانی که برتری و کنترلش بر پدیده‌ها به چالش کشیده نشده، متعهد به حفظ نظم جهانی است. علاوه بر این، چالش‌گر ضعیف نارضی توان چالش با هژمون را نیز ندارد (Lemke, 1997: 24). دوم و در ارتباط با مورد اول، اقدامات هژمون در محافظت و حفظ رژیم‌های ایجاد شده است. بنابراین، تا زمانی که نظم هژمونیک به چالش کشیده نشود، هژمون، بازیگر خشنود و راضی از وضع موجود است. شکل ۴ بیان‌گر دسته‌بندی بازیگران در نظم هژمونیک است.



شکل ۴. دسته‌بندی بازیگران در نظم هژمونیک

اگر کشوری برای دوره‌ای طولانی با هژمون در اتحاد مثبت ظاهر شود، کشور راضی فرض می‌شود. برعکس، ایجاد نیروی نظامی وسیع و انجام مانورهای نظامی بیان‌گر نارضایتی بازیگر است و احتمال

وقوع جنگ را افزایش می‌دهد (Yilmaz and Xiangyu, 2019: 326). به طور کلی، در تحلیل سنجش دولت ناراضی دو شاخصه وجود دارد. اول، نگرش تجدیدنظرطلبی؛ که بیانگر این است که بازیگران ناراضی تمایل زیادی به تجدیدنظرطلبی دارند. سه شاخصه دولت تجدیدنظرطلب عبارتند از ادعای کسب قلمرو، تلاش برای سرنگونی رژیم‌های موجود، عدم پیروی از اصول حفظ وضع موجود و قواعد هژمونیک. دومین معیار، شدت ناراضی است؛ که در درک تهدید توسط دولت‌هایی که هدف قدرت هژمونیک قرار گرفته‌اند، منعکس می‌شود. در این راستا، هفت نوع تهدید از جمله اقتصادی، نظامی محدود، سیاسی، سرزمینی، نفوذ در نظام بین‌المللی یا زیرنظام منطقه‌ای، خسارت و ضربات جبران‌ناپذیر و هویت شناسایی شده است (Liao, 2014: 222).

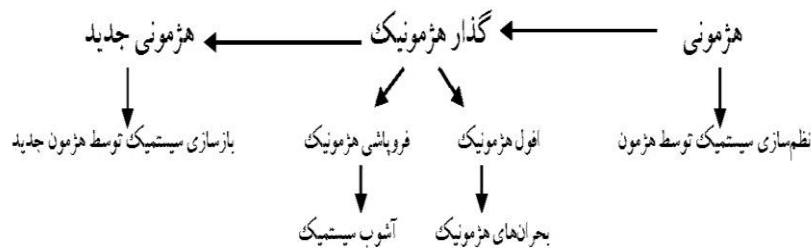
نظریه گذار قدرت همچنین به پارامترهایی که منجر به رضایت یا ناراضی بازیگران می‌شود، نیز می‌پردازد. بازیگر ممکن است در ابتدا رفتار همکاری‌جویانه درون نظام بین‌الملل با هژمون اتخاذ کند، ولی با تغییر در پویایی‌های داخلی و خارجی قدرت ممکن است متمایل به مقابله و رقابت با هژمون شود. در نظریه گذار قدرت، ناراضی و مخالفت با وضع موجود از ناحیه بازیگر ناراضی در زمان برابری و حتی برتری قدرت ناراضی با هژمون به اوج خود می‌رسد. چالش‌گر، از وضع موجود بسیار ناخشنود است و نسبت به مکانیسم‌های داخلی ایجاد هژمون با هدف تضمین وضع موجود و محدودکردن و تنظیم رفتار او بسیار بدبین است. حتی جنگ پیش‌گیرانه که توسط هژمون صورت می‌گیرد، تمایل به حفظ نظام بین‌الملل و چالش با قدرت ناراضی از وضع موجود است.

و. راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک

همان‌گونه که بیان شد، هژمون، بازیگری است که در چهار بُعد قدرت (نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی) برتری دارد (Mann, 2004: 650). اجتماع چهار بُعدی قدرت و رقابت با دیگر بازیگران برای حفظ جایگاه هژمونیک، فرصتی برای بازیگر نوظهور است که در هر بُعد قدرتی که توان رقابت با هژمون دارد، آن را به چالش کشد. بنابراین، قدرت نوظهور سعی در چالش کشیدن هژمون در یکی از ابعاد قدرت دارد. راهبردهای قدرت‌های نوظهور در مواجهه با هژمون ارتباط بسیاری به چرخه هژمونیک دارد. اگر هژمون در فاز صعود باشد، قدرت نوظهور توانایی کاهش

نفوذ هژمون بر سیاست خارجی خود از طریق ائتلاف‌سازی دارد. ائتلاف‌سازی بستگی به عناصر ساختاری گوناگون (موقعیت بازیگر و نوع نظام بین‌الملل) علاوه بر این، قواعد ائتلاف میان بسیاری از بازیگران نظام بین‌الملل دارد. در نظام هژمونیک، قدرت نوظهور در برابر تهدیدهای امنیتی ناشی از هژمون متوسل به اتحاد با رقبای چالش‌گر می‌شود.

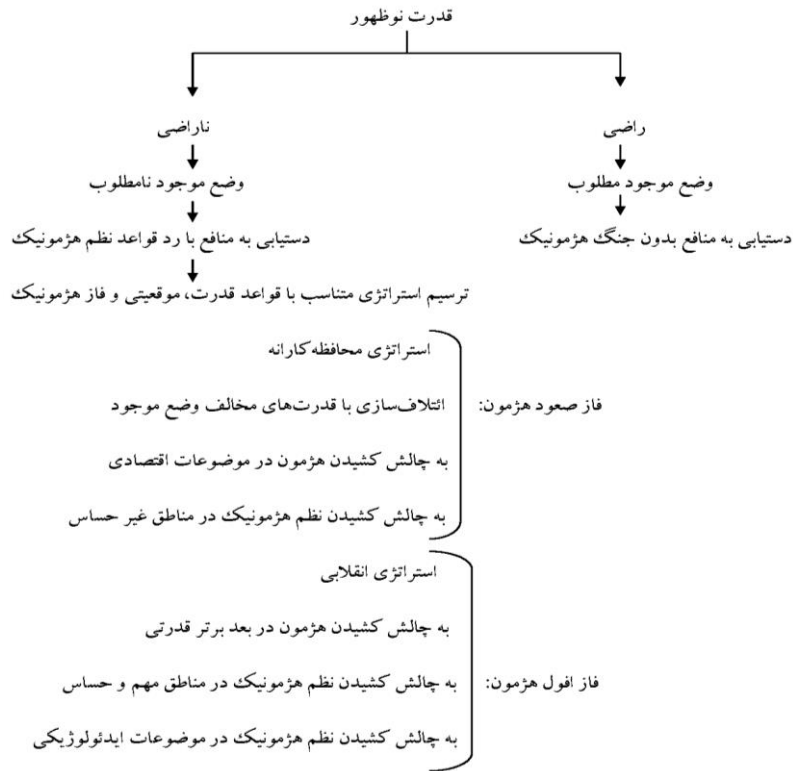
قدرت نوظهور سعی در گسترش حوزه نفوذ خود در مناطق با ایجاد پیوند با قطب‌های قدرت منطقه‌ای مخالف با نظم هژمونیک و ناراضی از وضع موجود دارد. بنابراین، در مناطق نیز قدرت نوظهور سعی در چالش با نظم هژمونیک از طریق ائتلاف‌سازی دارد. قدرت نوظهور تنها در شرایط ریسک بسیار زیاد، قادر به مواجهه با هژمون بدون ایجاد اتحاد و ائتلاف در فاز صعود هژمونیک است (Walt, 1985: 11). اگر هژمون در فاز افول باشد، قدرت نوظهور ناراضی از وضع موجود در هر بُعدی از قدرت که دارای برتری باشد، نظم هژمونیک را به چالش می‌کشد و سعی در ارائه نظم مورد نظر خود و اقلان دیگر بازیگران به پذیرش آن دارد. بنابراین، در این فاز، قدرت نوظهور جسورتر از فاز بلوغ، پیگیر دستیابی به منافع خود است. در این فاز، قدرت نوظهور ناراضی از وضع موجود سعی در به چالش کشیدن نظم هژمونیک در مناطق نیز دارد و با هژمون در مناطق، درگیری و رقابت شدید بر سر تعیین نظم ایجاد می‌شود. البته مهم‌ترین چالش قدرت نوظهور برای هژمون در این فاز، چالش ایدئولوژیکی و تلاش چالش‌گر برای مشروعیت‌زدایی از نظم هژمونیک است. شکل زیر پویایی گذار هژمونیک را نشان می‌دهد.



شکل ۵. پویایی‌های گذار هژمونیک

به طور کلی، در سلسله مراتب قدرت، قدرت‌های بزرگ که تعدادشان زیاد هم نیست، تجدیدنظرطلب یا حافظ وضع موجود شناخته می‌شوند. ارگانسکی معتقد است در حالی که اکثر قدرت‌های بزرگ (که توانایی چالش دولت هژمونیک را دارند) از وضع موجود به دلیل ارائه بهترین شرایط برای دستیابی به اهداف ملی خود راضی هستند، بعضی از آن‌ها به دلیل دستیابی به قدرت کامل بعد از ایجاد نظم بین‌الملل موجود و تعریف مجدد منافع و نقش خود ناراضی هستند. در چنین شرایطی، حتی اگر یک قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل با بهره‌گیری از ابزارهای موجود رشد کند، در ابتدا موقعیت آن به دلیل فقدان استفاده کامل از توانایی‌ها (تهدیدها یا بهره‌گیری هژمون از تحریم‌ها بر تکنولوژی‌های کلیدی) و وجود نابرابری درون نظام (تخصیص منابع مناطق امن و باثبات توسط هژمون، رهاکردن مناطق کمتر باثبات و امن توسط قدرت‌های نوظهور به دلیل تحمیل هزینه‌ها) پذیرفته نمی‌شود. از این منظر، تعادل در قدرت و توانایی‌ها، منجر به کاهش ثبات می‌شود. بنابراین، قدرت‌های نوظهور ناراضی تبدیل به مهم‌ترین چالش امنیتی برای هژمون و نظم هژمونیک می‌شوند.

قدرت نوظهور در چالش با هژمون در ابتدا برتری اقتصادی و سپس، برتری نظامی و سیاسی و در مرحله آخر، برتری ایدئولوژیکی هژمون را به چالش می‌کشد. شکل زیر بیان‌گر راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک است.



شکل ۶. راهبردهای قدرت‌های نوظهور در نظم هژمونیک

نتیجه‌گیری

تغییر و تحول، اصلی بنیادی در روابط بین‌الملل است و ریشه در پویایی نظام بین‌الملل دارد. با توجه به پویایی نظام بین‌الملل، سرنوشت هیچ بازیگری از قبل تعیین شده و تقدیری نیست، بلکه نقش و جایگاه بازیگران با توجه به تغییر در قدرت آن‌ها تغییر می‌کند. به عبارتی دیگر، تغییر و تحولات قدرتی منجر به تحولات نقشی بازیگران می‌شود. بر این اساس، قدرت‌های نوظهور نیز با توجه به تحولات قدرتی که تجربه می‌کنند، نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند. در ابتدا این قدرت‌ها به دلیل ناتوانی در رقابت و مقابله با هژمون، به دنباله‌روی از هژمون و اتخاذ

رویکردهای محافظه‌کارانه گرایش دارند؛ اما با تغییراتی که در چرخه قدرت رخ می‌دهد و در فاز افول هژمون، سعی در ایجاد موازنه و تعریف خواسته‌ها و آرمان‌های خود می‌کنند. معمولاً هژمون در این مرحله به دلیل فرایند زمانی چرخه قدرت (قدرت و نقش بازیگران در فرایندی زمانی منطبق می‌شوند) برتری قدرت نوظهور را تحمل نمی‌کند و سعی در تحمیل خواسته‌های خود از طریق رژیم‌های موجود و وادارسازی قدرت نوظهور به پذیرش نظم موجود و ابقای وضعیت موجود دارد.

اما چون هژمون در مرحله افول است، نظام بین‌الملل تغییرات نظمی را تجربه می‌کند. قابل ذکر است که قدرت‌های نوظهور ناراضی در ابتدا نظم هنجاری موجود را به چالش نمی‌کشند، بلکه در گام اول سعی در نفوذ در گستره‌های نوین اقتصادی دارند. بنابراین، برابری قدرت‌های نوظهور با قدرت هژمون اجتناب‌ناپذیر و منجر به وقوع تغییر و تحولات بنیادین در نظام بین‌الملل می‌شود. در این شرایط، دو حالت امکان وقوع دارد: یکی، برابری قدرت نوظهور راضی با قدرت هژمون؛ در این شرایط، تغییرات به صورت صلح‌آمیز رخ می‌دهند و دیگری، برابری قدرت نوظهور ناراضی با قدرت هژمون؛ که تغییرات به صورت انقلابی و جنگ اتفاق می‌افتد. بر این اساس، قدرت‌های نوظهور ناراضی تبدیل به مهم‌ترین دغدغه امنیتی هژمون می‌شوند و هژمون سعی در مواجهه با آن‌ها با ابزارهای مختلف می‌کند. قدرت‌های نوظهور نیز با به چالش کشیدن نظم هژمونیک سعی در مشروعیت‌زدایی از هژمون و ایجاد نظمی مبتنی بر اصول و قواعد منطبق با خواسته‌ها و آرمان‌های خود دارند.

اگر هژمون توان حفظ نظم هژمونیک را داشته باشد، قدرت نوظهور مجبور به عقب‌نشینی - هر چند موقتی - به دلیل ترس نسبت به از دست دادن منابع و توان بازسازی مجدد می‌شود و اگر هژمون در فاز افول قدرت و چالش‌گر در الزامات قدرتی برابر یا از هژمون پیشی گرفته باشد، جنگ هژمونیک تکلیف چرخه قدرت را مشخص می‌کند.

منابع

- سیف زاده، حسین (۱۳۹۶) اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)، تهران، نشر میزان.
- شامیری شکفتی، افشین، شاهنده، بهزاد و محسن اسلامی (۱۳۹۷) نگرش نوین به امنیت و رویکرد امنیتی فراگیر چین، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۱، شماره ۷۹.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶) نظام‌های بین‌المللی تک‌قدرت محور: تک‌قطبی، هژمونی و امپراتوری، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۰، شماره ۳۸.
- موسوی شفقانی، مسعود و مهدی شاپوری (۱۳۹۴). آمریکا و نظام بین‌الملل: از نظمی تک‌قطبی تا نظمی فراقطبی، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۸، شماره ۶۸.
- Arrighi, G., & Silver, B. J. (2001) Capitalism and World (dis)Order, **Review of International Studies**, 27(5).
- Beeson, M. (2009) Hegemonic transition in East Asia? The dynamics of Chinese and American power. **Review of International Studies**.
- Bergesen, A. (1984) The Critique of World-system Theory: Class Relations or Division of Labor? **Sociological Theory**, No. 2.
- Boswell, T. (1995) Hegemony and bifurcation points in world history. **Journal of World-Systems Research**.
- Boswell, T. and Sweat, M. (1991) Hegemony, Long Waves, and Major Wars: A Time Series Analysis of Systemic Dynamics. **International Studies Quarterly**, 35(2).
- Bousquet, N. (1980) From Hegemony to Competition: Cycles of the Core? **Processes of the World System**, No. 3.
- Chase-Dunn, C. and Podobnik, B. (1999) **The Next World War: World-system Cycles and Trends**, London: Sage Publications Ltd.
- Ciambra, A. (2007) **Unipolarity and Hegemony in the Global Political System**, Working paper for the MSc in EU Governance and International Politics, Università degli Studi di Catania.
- Doran, C. F. and Parsons, W. (1980) War and the Cycle of Relative Power. **American Political Science Review**, 74(4).
- Gilpin, R. (1981) **War and Change in World Politics**. Cambridge University Press.
- Gilpin, R. (2016) **The Political Economy of International Relations**. Princeton University Press
- Organski, A.F.K. (1958) **World Politics**, New York: Alfred A. Knopf.
- Holsti, O. R. (1992) Public Opinion and Foreign Policy: Challenges to the Almond-Lippmann Consensus. **International Studies Quarterly**, 36(4).
- Hopkins, T. K. and Wallerstein, I. (2016) Cyclical Rhythms and Secular Trends of the Capitalist World-Economy. **Review Fernand Braudel Center**, 39(1/4).
- Huygens, A. D. (2017) **American Decline and Changing Global Hegemony**. Iowa State University.
- Ikenberry, G. J. and Kupchan, C. A. (1990) The Legitimation of Hegemonic Power. **World Leadership and Hegemony**.

- Ikenberry, G. J. and Nexon, D. H. (2019) Hegemony Studies 3.0: The Dynamics of Hegemonic Orders. **Security Studies**. Vol. 28. No 3.
- Ikenberry, G. J. (2014) From Hegemony to the Balance of Power: The Rise of China and American Grand Strategy in East Asia. **International Journal of Korean Unification Studies**, 23(2).
- Ikenberry, G. J. (2011) **Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order**. Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2018) The End of Liberal International Order? **International Affairs**, 94(1).
- Ikenberry, G. J. (2010) The liberal international order and its discontents. **Millennium**, 38(3).
- Kugler, J., & Lemke, D. (1996) **Parity and War: Evaluations and Extensions of the War Ledger**. University of Michigan Press.
- Kugler, j. and Organski, A.F.K. (1980) Deterrence and the Arms Race: The Impotence of Power, **International Security**, Vol. 4, No. 4.
- Kugler, J. and Organski, A.F.K. (1989) The Power Transition: A Retrospective and Prospective Evaluation. In: M.I. Midlarsky (ed.) **Handbook of War Studies**. Boston, MA: Unwin Hyman.
- Li, X. and Zhang, S. (2018) Interdependent Hegemony: China's Rise Under the Emerging New World Order. **China Quarterly of International Strategic Studies**, 4(02).
- Liao, H. C. (2014) State Dissatisfaction: Predicting the Occurrence of Interstate War. **Asian Politics & Policy**, 6(2).
- Lemke, D. (1997) The Continuation of History: Power Transition Theory and the End of the Cold War. **Journal of Peace Research**, 34(1).
- Lemke, D. and Werner, S. (1996) Power Parity, Commitment to Change, and War. **International Studies Quarterly**, 40(2).
- Levy, J. S. (2014) **War in the Modern Great Power System: 1495-1975**. University Press of Kentucky.
- Mann, M. (2004) Incoherent Empire: A Critique of US Foreign Policy from the Perspective of Comparative and Historical Sociology. **Irish Studies in International Affairs**. Vol. 15.
- Mastanduno, M. (1997) Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and US Grand Strategy After the Cold War. **International security**, 21(4).
- Mearsheimer, J. (2001) **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: W.W. Norton & Company.
- Modelski, G. (1978) The Long Cycle of Global Politics and the Nation-state. **Comparative Studies in Society and History**, 20(2).
- Modelski, G. and Thompson, W. R. (1999) The Long and the Short of Global Politics in the Twenty-first Century: An Evolutionary Approach. **International Studies Review**, 1(2).
- Powell, R. (1995) Stability and the Distribution of Power. **World Politics**, Vol. 48, No. 2.
- Rasler, K.A. and Thompson, W.R. (1989) **War and State Making: The Shaping of the Global Powers**. Boston: Unwin Hyman.
- Schmidt, B. (2018) Hegemony: A conceptual and theoretical analysis. **DOC Research Institute**, No. 15.
- Shannon, T.R. (1989) **An Introduction to the World-System Perspective**. Boulder, CO: Westview Press.
- Sheetz, M. and Mastanduno, M. (1998) Debating the Unipolar Moment. **International Security**, 22(3).
- Siebrits, A. (2010) The Role of Great Power War in the Rise of Hegemons: a Study of Dutch Hegemonic Ascent in the Modern World-System (Doctoral dissertation, Stellenbosch: University of Stellenbosch).
- Thompson, W. R. (1988) **On global war: Historical-structural Approaches to World Politics**. University of South Carolina Press.
- Toynbee, A. J. (1987) A Study of History: Volume I: Abridgement of Volumes I-VI (Vol. 1). Oxford Paperbacks.
- Wallerstein, I. (2011) **The Modern World-System II: Mercantilism and the Consolidation of the European World-Economy, 1600–1750**. Univ of California Press.

- Wallerstein, I. (1990) Marx, Marxism-Leninism, and Socialist Experiences in the Modern World-System. **Thesis Eleven**, 27(1).
- Wallerstein, I. (2003) **The Decline of American Power: The US in a Chaotic World**. New Press.
- Walt, S. M. (1985) Alliance Formation and the Balance of World Power. **International security**, 9(4).
- Wohlforth, W. C. (1999) The Stability of a Unipolar World. **International security**, 24(1).
- Wright, Q., & Wright, L. L. (1983) **A study of war**. University of Chicago Press.
- Yilmaz, S. and Xiangyu, W. (2019) Power Transition Theory Revisited: When Rising China Meets Dissatisfied United States. **China Quarterly of International Strategic Studies**, 5(03).

